

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۷۱۴۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب دیوان به ترکی

مؤلف راشد

مترجم

شماره قفسه ۱۷۱۴۵

۲۰۸۳۱۰

۱  
۸  
۸  
۳  
۹  
۵  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۹۱  
۵۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۵۸  
۱۸  
۸۸  
۸۸

عبدلی

فصلی نحاسی در میان آه و سون  
ایشان در خزانه خود داری

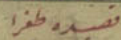
کتابخانه  
مجلس شورای  
دبیران را  
در این باب



۱۷۱۴۵  
۲۰۸۳۱۰







کمال مستقام توأم حضرت شیخا کبر  
 جذبه انعام وجودی کبریا سحر  
 شکر حکماء بود جد اول غر کبر  
 جذبه حکم دانست قائل حق کبر  
 بهی فزاد بر او سحر کبریا کبر  
 فخر چون اعلی دین و دانی کبر  
 چشم عین عقلی بر او دویا کبر  
 گو یار بشیر و دم جلا کبر  
 روحی خصو و الفاضل حق کبر  
 داشته که کرد و شستون کبر  
 نظم کوبه بر وفق مین کبر  
 کور ملک بود و دل بی کس کبر  
 حق کبر طریقه علم بود مست کبر  
 دوازده کس مهر او کبر

رفت

احوال فانی چون از انوار کمال  
 خجسته قیام بر پهن طراز  
 جوی خوش بود ز دامن گلستان  
 بر سر آرد گنبدی از فیروز

حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب

میرزا محمد علی واداد و بنو علی و بنو علی و بنو علی

فصل دوم در مدح مصطفی

[illegible]









<p>شهر زکس صاحب نظر بیداره          است ازین شهر اولی هر روز آره          بود صدف نظر عبرت از بهر کاره          و بهر یک سبب چو کوه کوه بیداره          چو این بکین با صوره و آواره          و ایند رعد و مظهره شب کوکابه          آفتاب این کرا از نظر و عیاره          و درین یک چشم بصیرت کاره          طبع و رنگ خاوند پیر کرداره          چشم امسان بهر وقت ازین کفاره          چو دایره نرغ و یوه بنگ و در شاره          بر توافسان برقی نصف قطاره</p>	<p>حکایت این وقت که این طویش غلت          بود برادر چار و بهر طویش غلت          بر تون کوه که بار یک کجا بان کمال          بود بر نقشه و بهر طویش غلت          و این اول عین سبب حکم حکمت          و این اما و شمشاد علی پیش کیم          سکه نظر و عین بهر سبب غلت          مردم و بهر طویش غلت          حق سبب و عین بهر طویش غلت          عین این سبب چو کوه کوه بیداره          اید و این سبب بهر طویش غلت          حق چو این اید و این عین بهر طویش غلت</p>
<p>مظهر لطف اوله ارباب بهر و ورده          و این آرایش صدر اید بهر حق همواره</p>	
<p><b>قصیده در بیکر</b></p>	
<p>ازین از در کاک و در این دوری          او یک کاک سیر بر معصوم دوری          او در شمشاد و در یک شفا عظم          او این از این صفت و در یک کاک</p>	<p>او یک کاک سیر بر معصوم دوری          او در شمشاد و در یک شفا عظم          او این از این صفت و در یک کاک</p>

روضه

<p>روشنه و لایسته بر نقشه لایسته          عیال این شهر است ای بخت اکر و ورده          چو یک کاک سیر بر معصوم دوری          و بهر یک سبب چو کوه کوه بیداره          چو این بکین با صوره و آواره          و ایند رعد و مظهره شب کوکابه          آفتاب این کرا از نظر و عیاره          و درین یک چشم بصیرت کاره          طبع و رنگ خاوند پیر کرداره          چشم امسان بهر وقت ازین کفاره          چو دایره نرغ و یوه بنگ و در شاره          بر توافسان برقی نصف قطاره</p>	<p>تفتن اوله از این عیال و بخت دوری          عیال این شهر است ای بخت اکر و ورده          چو یک کاک سیر بر معصوم دوری          و بهر یک سبب چو کوه کوه بیداره          چو این بکین با صوره و آواره          و ایند رعد و مظهره شب کوکابه          آفتاب این کرا از نظر و عیاره          و درین یک چشم بصیرت کاره          طبع و رنگ خاوند پیر کرداره          چشم امسان بهر وقت ازین کفاره          چو دایره نرغ و یوه بنگ و در شاره          بر توافسان برقی نصف قطاره</p>
<p>بر یک کیم مظهره اوله ارباب بهر و ورده          و این آرایش صدر اید بهر حق همواره</p>	
<p><b>قصیده در بیکر</b></p>	
<p>سبیده دم که است با غم و بهر دوری          بوی سوزش زمانه بهر دوری          کوه اید و عین سبب سوزش          با غم و بهر دوری و زمانه اوله          و چو دایره نرغ و یوه بنگ و در شاره          بر توافسان برقی نصف قطاره</p>	<p>کوه اید و عین سبب سوزش          با غم و بهر دوری و زمانه اوله          و چو دایره نرغ و یوه بنگ و در شاره          بر توافسان برقی نصف قطاره</p>
<p>بنا عیال و بهر دوری          و چو دایره نرغ و یوه بنگ و در شاره          بر توافسان برقی نصف قطاره</p>	
<p><b>قصیده در بیکر</b></p>	
<p>او یک کاک سیر بر معصوم دوری          او در شمشاد و در یک شفا عظم          او این از این صفت و در یک کاک</p>	<p>او یک کاک سیر بر معصوم دوری          او در شمشاد و در یک شفا عظم          او این از این صفت و در یک کاک</p>

برو تشنه و دلش بخت و دین سلم	نیکو بود و سر در رک نشین سلم
بر قهر فتنی غایت اشتهار	صوفی بود و سر در رک نشین سلم
ظهور بر لب و دین بر لب و دین	بهاره فال و مصفا قایل حیل سلم
مال صیبت بر لب و دین بر لب و دین	اول و دین کرم کو بر لب و دین سلم
ایمزدی نسیان که که روز و دین	اول و دین کرم کو بر لب و دین سلم
مشایخ و اول و دین کرم کو بر لب و دین	سید جان بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
صاحب و دین کرم کو بر لب و دین	ایر و سپهر شاد و دین کرم کو بر لب و دین سلم
و بر و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	مشیر و بر و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
بزر و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	بلند و رتبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
وزیر و عظم سلطه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	وکیل و عظم سلطه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
سپهر و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	
که بر و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	
زوغ و مدتی مشعل و تقوی	شماره و تقوی بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
یکانه صاحب و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	در و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
دین بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	زمان و دین کرم کو بر لب و دین سلم
او پاک فطرت عالم که نسیان	شماره و دین کرم کو بر لب و دین سلم
عجبی و دین کرم کو بر لب و دین	
نفوذ و دین کرم کو بر لب و دین	
فصیده و دین کرم کو بر لب و دین	

نیکو بود و سر در رک نشین سلم	نیکو بود و سر در رک نشین سلم
صوفی بود و سر در رک نشین سلم	صوفی بود و سر در رک نشین سلم
بهاره فال و مصفا قایل حیل سلم	بهاره فال و مصفا قایل حیل سلم
اول و دین کرم کو بر لب و دین سلم	اول و دین کرم کو بر لب و دین سلم
اول و دین کرم کو بر لب و دین سلم	اول و دین کرم کو بر لب و دین سلم
سید جان بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم	سید جان بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
ایر و سپهر شاد و دین کرم کو بر لب و دین سلم	ایر و سپهر شاد و دین کرم کو بر لب و دین سلم
مشیر و بر و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم	مشیر و بر و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
بلند و رتبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم	بلند و رتبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
وکیل و عظم سلطه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم	وکیل و عظم سلطه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
سپهر و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	
که بر و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	
زوغ و مدتی مشعل و تقوی	شماره و تقوی بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
یکانه صاحب و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	در و کوبه بر لب و دین کرم کو بر لب و دین سلم
دین بر لب و دین کرم کو بر لب و دین	زمان و دین کرم کو بر لب و دین سلم
او پاک فطرت عالم که نسیان	شماره و دین کرم کو بر لب و دین سلم
عجبی و دین کرم کو بر لب و دین	
نفوذ و دین کرم کو بر لب و دین	
فصیده و دین کرم کو بر لب و دین	









خداوند جهان موقت را بجای افندیکم  
دل سجیده تود در روفی حصد در یکسند

و جودی جوهر فروزه را فانیستند  
 نهال قاضی نشد و باغ استقامتند  
 مانند دولت و بناجران بهادر و حمید  
 نهاده و گری مجبول غوی بیکندند  
 درون سینه سی سینه ابرم جسته  
 امور و دین و دلسوزی از اهلانند  
 فرج و دله تیرم ی دارد و قاضند  
 همیشه کار و دین و دلسوزی از اهلانند  
 نه انگشت و نه مجروح دندان نه اندر  
 عیب و نه کمال هیچ شوق و بشاندند  
 چراغ بنم و باغ نایک و طمعتند  
 خاک و کاه قدوه و ایلی کمالی اند  
 در و دار التفار و در و دندان فرور  
 در یکت نهان زاده بر کاه اندر

کر

ولده خواهرش طاعت خوان فرشته بود  
فرخنده و ولده برادرش ایامی بود

کرده خاتم الایمان دانسته با ملک  
 فنون قایلست جهان معدوم و مبدوع  
 ساخته دیده انصاف را بر سر او این چنین  
 زان دولت آرمیده السبب زان دولت  
 خجسته عظیم رای از زمین لبست الهام  
 تا صفته خود را بطریق ملک شوی  
 و او را ملک خفته را بام به درم آورده  
 که مکر مقصدت خون بر سر خفته را در ملک  
 دل کا بنده ملک خفته که هر از آن سر  
 زحمان دولت و دوی خفته که آفته  
 آفته بشکوه خفته شربن او را کو با  
 که سبب که مقصدت حسن و احسان  
 باشد آفته از سر کین مجلس مصفی  
 زان در جم دانسته مصرع آفته آفته

سنگ کی مرکب بدو برپا اولدات  
 که خود خورشید را نوسوسه خاند  
 سدا و سدا اولدق یوسفه که درم عشق  
 عجب عظم و بزرگ نماز اولوم غمناز  
 زنا دولت طبع بندک نمود سلطان  
 متاع طبعی هر کس نورد و ارکان  
 شریف اولد و او کلو نصف الا اسفند  
 برید بنده کم اول نوره دانا بود  
 بن اول صورت خار جیه و دست نیم  
 که کند بخند بخت با یسنان اولدن  
 بن تم و عوی رجحان اسفند کینه  
 نیز داشت عجب بیکس خال اول کعبه  
 دل خاند و ناکه در آن طبع خلوت  
 اکثار دوار و دلبسته طوفان  
 نظم ما دایمکم دست نهمندان عالمده  
 نظام مر وین و دولت لایزالمد  
 قصیده و درج علی باش  
 نیز دق و درج حکام کلکشت دحار  
 حصول یعنی شایسته با نه هبوطار





و اما در خاک به بر سر پای من است  
 بهر دو عالم طبعی بر من در آید  
 کرام و بهر از اینست و بهر از این  
 چو بادیم نقشه جبهه ای بر سر من  
 عین کفاره و ساز و پا ایستاد  
 طو نام کلش سلاف بجو را بکار  
 فضیلت و زینت و نه جبهه ایستاد  
 ساحت بشه و ارشاد که اسلاف کاه  
 اگر بود عاید جسم نادان بر سر  
 کوه و صخره در جویند ارباب استعد  
 ریاض و صخره میل کو با زینت  
 فرخنده کان نقشه بر سر من  
 اولد و نه و اصل الفیاد بر سر من  
 بهر حال جسم کلیم و لغت در جویند  
 سازه نشان منشی و در این عالم  
 که سکارا با بهر در اینجه کرد  
 بهر سن ملک افاده بر لفظ جمعی  
 حکم سخن استعد و جو که در سر من  
 عباد منی سنجیده و برین سخن

کوزل

کوزل چنانکه در این سخن کرم  
 من و موده و زمانه و در کلمه  
 کتب و کتب و کتب و کتب  
 و عای و کتب و کتب و کتب  
 زمانه و کتب و کتب و کتب  
 برین پیش و در این سخن  
 معاد و برین سخن و کتب  
 سخنده که به دعوی رحمان  
 بر آید دعای دولت باشد  
 صفت او صفاتی صانع  
 عنان نیز خاتم فی ایندک  
 همیشه جبهه و در این سخن  
 بهر حال که سکارا با بهر  
 منتر فساد و دولت اولی  
 که دنیا ده بقای دولت  
 زمانه و کتب و کتب و کتب  
 نقیضات خلافت و کتب  
 تمام کتب و کتب و کتب

















ابتداء غلبه

نور دایسته احوال به ناز دعا	اگر اول و صدق اول و مال به ناز دعا
مطلوب اول و ناز دعا	بوی و در قاعده بخش و ناز دعا
ایرمان به ناز دعا	عاجز انک این بین المون با ناز دعا
صبر انک انچه ناز دعا	بوی ناز دعا
صاحب به ناز دعا	آری صبر انی ناز دعا
عجز انک عرصه ناز دعا	درست عین اول و ناز دعا
حقدن امید ناز دعا	
راشد از اعلی ناز دعا	
اول و ناز دعا	طوق ناز دعا
بید ناز دعا	بوی ناز دعا
ایدم ناز دعا	اول و ناز دعا
ناظم ناز دعا	اول و ناز دعا
اول و ناز دعا	
راشم به ناز دعا	
بیر اول و ناز دعا	عاجز ناز دعا
نازه ناز دعا	نزد اول و ناز دعا

کفکدر

کفکدر ناز دعا	ایرمان ناز دعا
بیر اول و ناز دعا	عاجز ناز دعا
جرحه ناز دعا	
مدور ناز دعا	
اول و ناز دعا	بوی ناز دعا
بیر ناز دعا	عاجز ناز دعا
کفکدر ناز دعا	بوی ناز دعا
رایض ناز دعا	
دشت ناز دعا	
مکندر ناز دعا	بوی ناز دعا
یارک ناز دعا	بوی ناز دعا
برخوش ناز دعا	بوی ناز دعا
بردیوه ناز دعا	بوی ناز دعا
راشد ناز دعا	
جرحه ناز دعا	
کار ناز دعا	بوی ناز دعا
اول و ناز دعا	بوی ناز دعا
اول و ناز دعا	بوی ناز دعا

نرم ایدم و سکه داران بجز بیهوده	شکایت و کینه در غایت کوهن بجا
لاشکر است و مشوره است و کینه بجا	دشمنه نو و کله نیست و کینه بجا
عقد خانه هر مرم برتر در سنه بجا	راوش در نظر ز بیک در سنه بجا
نشد تیغ بلا کم ایست گشت چین	کوچه چو بهر شمشیر در سنه بجا
چشمه و کن چشمه نزه در هیچ و بیا	خون غفلت جاده بقیه در سنه بجا
نگار و یک ایلهر بایسته کلشن	جود آس چمن زنجیر در سنه بجا
طنین لاش فغانم ایلهر غاش غزل	بیل کویا کل تصویر در سنه بجا
راشد آس و شت ایتم نموده اجابده	
الفت اخوان رم بجز در سنه بجا	
دره شب نده دار قلیه بیا بجا	قار شرب سوره چشم غاش و بجا
اکدم زبانی نرم کافانک تمام	در و خرق غرقه وصل و لار و بجا
فیض نوید برقی قلبه عجمی نیاز	باز سید جاده حرف غنا و بجا
شوقی طعم ایلهر بر و مدینه زلف	هوشیار رضا کف و دبالا و بجا
جستجو زکده حاجت فرور بجا بجا	کج طبعه بجه معنی جریا و بجا
راشد ایجاب خوش بجه فقر بیا بجا	
جوش فیض طبع بجا بجا بجا	
اولوب مسر فر اند و بجه فقر بیا بجا	بها نده کج کیده بجه فقر بیا بجا
خار و لور شیر رمی و کده کده بیهوده	برنه کله حاتم اولور زبانه بجا

بهره غنای کوهن کل بیا بجا	ایستادگی ساقی به مرم بجا
ار و نو کور قشال و بجه فقر بجا	بکله کله بجه فقر بجا
خوش بجه فقر بجا	کله کله بجه فقر بجا
کله کله بجه فقر بجا	
باق حسن و زیاده که آن سوره بجا	کو بسم بیا بجا
ای و ک افکن بسم الله بجا	در بسم قدم خم اولدی کل بجا
ایندک خردنک غره که جانا بدقی	باق بسم اوزده غمزه کل بجا
شاعر درونی و کله و کله بجا	در بسم بسم بجا
جیشک زبانه و اولدی بجا	بسم بجا
بر بولر بلوط و بجا	فرصت بیا بجا
ولاده بیا بجا	سوم و بسم بجا
عرض است و بجه فقر بجا	طبع سخته ناره و بجا
واما و صد و بجا	دائن مدارا بجا
وصفایت دین بجا	سر مایه نظام جهان بجا
بسم صوره اوله بجا	
وصف بجا	
جورق آن سوره بجا	خیال غله بجا
خواجه راضی بجا	رسانه بجا
دل و داغ عاشق بجا	خاک خایست بجا











خفا می ملاقات اید رسیدن بخوار شدن	کرم الحقیق چون وطن بخاک مست و است
عز نایب کن از پیش باز امید	ایده دار خود او سوختن از مر امید
طالب احب بخبره و کدو و قوتی	سبیل تنی دست میس قبل سبکبار امید
ایش جهان مجلس کام ایش کدو	ایده هر نخل تصور و ویرودار امید
بزرخ خفته و جوار و پودار	دشمن و رسوایه کایه امید
راشد اولو نجه کنی کام و انو میدان	حالت یاس اولو راجعت نگر امید
خود و خود را و کدو را استغفار	نود نماز اولو رغبه در ان استغفار
دستان مقلد و تحقیق نایب	کوفت تر مقلقی نه او اب استغفار
مسعد اولو قهر و کار ایل بارور	اولو کشتی ایل کشته رکوز استغفار
ویروی روز و مرستند زار و ناله	اولو کن عجز ایل و حق فخر استغفار
سخن نه ظاهر و غر خال ن خال	زبان طبع و فعل کید باب استغفار
اولو بقدر خبر ایل بازار هر کاس	بولغز مشتری کوپه باب استغفار
اولو رسد نوله مستغنی است و کدو	کشا کردن صاحب فیضد ایل استغفار
خوف الذل	
یار اولو غنایه خفا نه مستند	اولو می کوکل صبر و رضا مستند
هر خانه نیک و الله نه شوق دوزل	سوز و دین و کوشش ناله مستند

[illegible]



نیز داد و دلور چنانک ز غم و دلاور کیم الذنه مرده روحی حکیمه سبک کیم	اکا زان نیکو خط فی جوف منیر اند بقول حق و حق زانچه غم و غم اند
جای سینه را قدر پیشه خصم و فیک کلام سبانه و حسد ویرا بکنه اند	بولوله وید که حق خطا بکنک است که معنی و در حافظه منی و طالب اند
برودت و قفسه مدامت فصل کیم ایر باب اول برده عقد بکنک اند	فصول عمر را باب عقل کیم باب اول اند بازافت و درستان جبهه کیم کابل اند
خوش و اوسان بنا بر کسیر و نیکو پسینکین و کلا کوفی نرم انجود خوشه	باقتضی ز غم و غم و غم و غم و غم فتی اسانه و کیم سینه و کیم کیم
بیار کانه و کیم کیم و کیم و کیم معامله و باب بافت و کیم و کیم	کوجی و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم
اولاده ز غم و غم و غم و غم و غم نیمه و کیم و کیم و کیم و کیم	باقتضی و کیم و کیم و کیم و کیم نصف الیقون و کیم و کیم و کیم
دویم و کیم و کیم و کیم و کیم ایدر کیم و کیم و کیم و کیم	علا و کیم و کیم و کیم و کیم در کیم و کیم و کیم و کیم و کیم
باقتضی و کیم و کیم و کیم و کیم جای کیم و کیم و کیم و کیم و کیم	نشی و کیم و کیم و کیم و کیم عجم و کیم و کیم و کیم و کیم

مغان فرخنده صلح نامی قانکار دوشادگان از خیمه های مستی الفت	بدر بونگینه بر سر می خورم نامک آسانگر بی خط نام بر سر می خورم مودتگر
کریمه رشت داول و عده کچم و بنی کیش دیوان عباد بر سر می خورم و شکر و زنده	
استخار نعم دند طبع دره چرخ بزم سوزنا دور موجب بهجود خاص	جوه جبابه بر سر می خورم و دگر کیم جلال کار کو دل الزام ابرو شکر
دفع اول رسیدن قانکار شوق حال سبق اول زین لیلی کت ساخته	بوسه فرخ برین لب خندانک خوشتر کیم نیا بدر کیم نیا بد بر میوشتر
طرفه حالت دگر در صف سیر برده اتحاد عده ک که کیم اول در بر برین	ای نایز عدا یقین شکایت دشمن خان بلا شوق عادت احوال چون خوشتر
بزم صفا زاده زاهد زهره زبده اولر حاکم نور پروانه خوش اولر عیون و شکر	
جای سحر کیم یار زانکه قاشدر و کله جو بی نه فرط امید شیدا و تیز	بنام کلام محبان یار آه سره قاشدر مکرم موج نگاه آرزو خیر چو قاشدر
بنی محمود بنیض باه ای جی می خوش نیانم لولی استعدا تاثیر اولر مایه	نکاشتم کس که سر غم قاشدر ادب بر لرهان بابینده بر پرده قاشدر
مدای صفا دل میوید و کله و زین شکر خندان نشود دار اولشمر دار شد	علا جی صیف جنبه خاکستر قاشدر همان طراش نیاید و دل دره قاشدر

شکر خدایند نشوید و از او شکر وار ارشد  
پیش از این که باشد نیامد و دل در ده قلم شد

وفا و حرم بد مهر پوختا قدر	نشدن کرم او قیاسم که قدر
نشد و خفته خط خطی نکست	کدامی نخواست و خا و کز که قدر
زین کار هر یکانه دن بر کورینور	کرم زمانه بر سر که قدر
سبب نجات دل خورده غلام قدر	بهم طلیحک بجای و پشما قدر
بر دین مهر عجز نکست شد	
نشا چهل که همواره خوشا قدر	
مجلس عشره سانی که شرب را دور	صفا که در دست خورده کلا که دور
شمار و نه نظاره کور طاعت	نور منایکسان هیچ نیتا به دور
بر سر جین و لمسی غریک و شربین	وین نشسته اجس نه بایه دور
بر خیم و هیچ او دور موی برانش ماند	برخ بر بایه کسب که نقاب او دور
غم او نور قامت ل نشود و بالاس	دور کسب می آید خواب او دور
وارا بر سر نشسته داو و رندی	
غزل و انچه بر بویید جواب او دور	
دلون اگر چه آرزوی دل با کج	امانه ناله ایلو اثر نه رجا کج
بست و بندن که معادرتین	بیرت نی ناکت سر در مو کج
بر دلم سبب سپه اولام اسیر کیم	الای ناز و مینوده هر ایت کج
و شمع نوارک سپه چاره عیبت	نیز کج شکاف کان نف کج
آزاده در اسیر رنگ طلیحک کش	ظن اینه کار بان نفس صفا کج
اولمه زمانه در کلامه ستم صفین	بوگون بود در دریم جو رجب کج

ایلم و لاله طاهر خاور و توئی ط	اول جادو و نه نعت غم در با کج
اول و نه نعت غم عالم بر نطقه	
راشته که کشته پر در حسن و کج	
خاک و طلیحک علی بخش بر آید و دور	و خا زمانه و عین سر آید و دور
جهانده و دین ایر زمین او کلا کج	کنا ایر سر و خفا نواید و دور
جفتنه نامی می اشا ملطیه بر رنگ	النه آب کورس شمشیر و دور
امید و صلت بر کن فراق جاننا	اگر چه جملک اما عذاب و دور
او شکست غم زلفه ناله قبل باشد	
دعای نیم شبی مستجاب و دور	
و جواد و کلویت جاقی صحت و ملشد	کصدق و عارف ضعف و غل و ملشد
جهان کیم سر و دین و کیم طوبی و زان	باقی نیت و نیت بایه خا و ملشد
او کلو سر بر خور و ملشد و دایم کیم	زبان از زوده و حسرت و ملشد
بلو کلا و دین از کسب بریم و ملشد	کشی و نیت و نیت از زوده و ملشد
رخام زوی نقشیدن و مانیدن	مال بریم و حور و نیت و ملشد
اکله و بریزان کلا و طعن طعان	معاد و مبداء انبای عالم و ملشد
بو لادن نفقه بسیار با احتضار شد	
بر نیت نه بزه سر مایه حقیقت و ملشد	
خفا قی حجب کیم و کله و ندر	کدامی صبر کزین پادشاه و کله و ندر
نظام و نزه کارخانه امکان	دلیل و صحت خدا و کله و ندر



اگر نامل اولنه عال اولنه جابه	تخل غم بار حشفت و کله ندر
صبا نیک من از قهر ان گشته بکسل	مخلان خشنه الفت بلا کله ندر
بغارت دشت لایتن علایق دهر	همان عتقوله حنا و کله ندر
نگاه وقت اولنه کوزنه عتقوله	هنار خاطر غیر طویس و کله ندر
مسیحیه عال لیکن اعقب در سبک	صواب بویه محمد خط و کله ندر
ایرون شحات بیگانه مینی راضی	عذاب نیست انشا و کله ندر
سخن حکمت مفاد بر ذات لیکن داشت	
تفاخر اهل دله ناسته و کله ندر	
اقبال حرف مداخل موشه	بس غم کار بان سخن آه کوشه
جو قدر جهانده کماله دانه شتری	دغبت زمانه دم سخن خود دوشه
بیغوله غم آدم صد رفا بتر	کنج خراج حق بوکه ازاده کوشه
کیم ماله سخن دل کو بانی بنسون	لاکک بیهوشه رغبتی در خوشه
زاده که نه بلار شده ابرزه	
راه جباله مکش فام توشه	
صحت رفیق راه مسافر و کله ندر	بر پانه عایه و س فر و کله ندر
مدلول وضع فاعده اشتغال لیکن	کبر کسب ره نسبتی هر و کله ندر
خصمه ایل عجز ایزه فر سر عاقبت	ترتیب کسب ره هر قادر و کله ندر
اول عجبی بل عبارت فضولن	سرمایه وجود عفت و کله ندر
اولسونی دل رفیقه زینت وجود	دوش فراغت شان عیار و کله ندر

ای دل نصابت عاقبت لایتنی ادر	اوله فکر غایت آخر و کله ندر
ایرانشه خطن بیزیرنه داشته صیقین	
نوشی ای بیخون و بیزیرنه و کله ندر	
کودن صافور بنی بریده ده سر و کله ندر	بونا کانه هر بلور ککلی نه در و کله ندر
سکون بیهوشه نشانی قدر کله ندر	جگر سه عزت بترایی ده نور و کله ندر
معینی ارباب حق زور از مایش عشق	کمان سخت غی صممه و کله ندر
مرا جز نبوده که رنگ کهر باد ندر	او مایی کینه رخت جهر و کله ندر
اوستوفی راسته اولو صومعه خط بر آورده	
بر قضا ورق حسنه لا جور و کله ندر	
ترازی جبار غده عرفان چشم او غافل	نظرف کیم و بیش لکله مایل اندر
اولو نم فروش لطف جوش قدر کله ندر	که دوز ساحت سیدت عین غافل
اولو کون کو رطفا خاکمال بیکه بالاد	مال خاک در شهید رفته نشاند
صدقت انت سانا و در بر نود ناده	دکخانه انجی سو حصص عاک و مانده
چین چو در طراوت لب بانی بیخ	جهانده کیمیکت کرمان غنچه کجی خندانده
دین محرم و کله ریختنی لالت قاله	نقد نظم شیرین فیض فاق و جود
ادب نشانه راسته و ارباب دین داشت	
ایرون صیقین زده شمیرنی اوصافی سو ثاود	
عنه نالاش غم هر کون پیام و بر	فد حیده کلور دغونه سلام و بر
نظاره جود تماشا کرک دم و ملت	او مجلسه نکت بوی کمره خام و بر

علاج رنج خود و دستم نواهند	اوردن خنک صفتین مهم اینست که در
نگاه کند و خلاف از زرد و زردی نماند	خلل بگردش رفته به نظام و بجز
ایدریانی با مال جلوه رانند و بوی	
نویز فامند رخصت قیام و بر	
عاشق لیسر عالمی دسار بید	مست هر کور و بیک کند و بیک از بیک
مایه کینه لغت که قف عذر انگ	لطفی غرض پرستان طبع از بید
کند و کی راست روزنزل مطلبست	اورسن کچ وی طالع ناساز بید
عشقده نگه و ان اغرو استلال	ایدی و در کینه شود آواز بید
لب خوش سخن نیک و بد او کم راند	
راز و ازان خود کند و به غماز بید	
غم خراف که هم چو باره و کله	شکایت و در دو باقیول جاده کله
نواق نشسته برک بهوشه ساز	تمام عقد که و ابر رن و کله
همیشه خال رخ در باره رخت بخت	بنم کجی به کس سیه ستاره و کله
دلکش دوی و از ناکه خا خا کله	مثال حبیب کل نازه باره و کله
لب عاجله را رشا حسن راند لا کلت	
نضار سینه بهنا دروغه یاره و کله	
ایدر سوزن کشفه افکار بید	بود و بید و خان از شک حال کله
دیا فال لوت ناشناس حال الحق	بیدن شیشه بی حسن این کله
همیشه ناز شیرید و مار و شیر شمع	بنی فافه شش و این کله

کوز

کوزاجه درم کجایم اولم کجایم	بمختخت حقیقه در اینست که
نیم اول و طوطی و کجایم	کود بملده انت شق شمشید
خطا بر خطایی مانع غفران ایکن راند	
همیشه جود و خیرت بهت ایکن کله	
عاشقانه برگشته بسکله بدو	غره خویشی الحی کار بیکه وید
جلوه بر طعن ایکن دخی از انچه	بیوفانی و لعلت خور و دایم
مطلبک کم کوز و عالمه چگون	هر کک و نایه سن ایکنه فری وید
هیکلک و ایکنه و ریانی جبه وجود	خنده جمن عین ص کویا و وید
مایه نحت بند در راند ایکن و کلت	
در و غم بمکته مقدار استند وید	
ایکنه هر لسانه بر سر جان و کله	اکشت لاله حرف شین با و کله
نا و اندر این فکلی مایل جفا	کچ تیر رسته اور شفت کله
قبل مجلس کلامه دایم خوشن	ریز نیم یاد شهادتی زبا و کله
اعماله سیل سره تیر ایکن عفا	رایک کویه می بل سره دای و کله
بهر نایه جسته جیو انجید و کله	دش این اتی بهر ایکنه و کله
راند و ایکن کویه تیر اکساریمه	
پر شسته کم شکت اوله نجی و کله	
مال کک خند لا اولی قی و کله	کرا کک سنی این فن کوه تیر و کله
بسکله درم بر و غصه و لوتن کله	که ختم شسته کل و کله



سوزن مانده که هر قطره گوشه نام دارد کوثر کوثری چنانچه بر سر از ریشه	او که در خورشید رخ تابان چون مهر بسوزد سواد رخ تابان چنانچه در خورشید
شمالی بر سر نظم و کثرت در بند شراب نشو و رجوش معینه لب لیدر	
که شمع به دیمه و بسند تابان نقار و خصل بر کور و دیمه طبعی	او که در کور است طراز نماز از این ترازی سبیل حق کحل چشم از این
نقاب او زره بود و در و در و در عجب اوله چنان که دم دم لا قید	نیم کعبه که در بند که در از این عنان کعبه و در و در و در از این
ایر رنای سلامت و خوش کلام قدتانی باز جاده یون احمد	او که در رنای صدق کلام از این نهاد باز نسیم ایله از این
عبار و افش یاری بیگانه ارشد بو نظم تاز می میان امین از این	
که در جاده ساری قدتانی کورینور کل ایستغاث ستم کحل و لولون افکار	شراب نشو و در کعبه که در از این حق صفت کعبه اول شمع و کعبه از این
اسیر دلم اولن مرغ رنای برابیه او شمع ایدر شمع افشانی سخن اما	میتا شمع و دخی اوله از این کورینور چیزیش لب اولور فرق نه دما کورینور
نیمه دیمه و عجب ارشد و فصر نهاد بر سر نظم کور و نشین زبان کورینور	
او بیمار شکله نعمت ساز بشقه در حرف زبان و کور سخن از بشقه در	

وار و راکه خنده غور و کور شمع جاده بکده و دیمه که کعبه که راکه راکه	اما فرق شمع او از بشقه در نوعه کعبه که در شمع او از بشقه در
چو قدر بولن اگر چه که حسنه امیناز ای نه زبان کعبه که در و کور شمع	امینه او افت عجب از بشقه در وضع جفا در کور شمع از بشقه در
راشد سوز که در سخن طالب ده فرق سحر حلال بشقه و اعجاز بشقه در	
کعبه مطن تاجه کعبه که در جهانده افش کعبه که در و در شمع	کعبه رنای بی تاجه که در و در باقعه افش کعبه که در و در شمع
بیر بریان تابش دعای منکسر طبعان جفت روی دندان به در و در و در	شکست کعبه که در و در شمع سکس کعبه که در و در شمع
همیشه روی دلم و در و در و در مال انجذاب کعبه که در و در	
نکته و صفت نه دما کعبه که در ایدر ان کعبه که در و در شمع	نفس شمع و دیمه که در و در فر کعبه که در و در شمع
ایسم و صفت شمع که در و در شمع زلفه در و در و در و در و در	فرط رنای که در و در شمع سفر فاعله عشق که در و در شمع
خاکه در و در و در و در و در فرقه مهر و جسته نه در و در	جهر و نشدنی که در و در شمع وصلت افکار و در و در شمع
دل افتاده به بیامالی جانان ارشد	

بروزه فلک که جهانم یکسیدر	کون و فاش نقش زمان برینیدر
اشیای حسن خاتمه در دین پندار	صیقل شرف درون نفس پندیدر
نقد عذرت از پندار ولسون و لودلک	هر جا که جاید جیب و بر پندیدر
کیش که ستر کجاست دم کار زار حسن	جیش خط اول همکسیر پندیدر
نقدت خراج شرفی از شکست عاج	موجک نسیم باعث چین چیدیدر
در دودنق ایوب آگاه رسد کسار اکلون دکت آه و اینیدر	
نسیم چیده رخت امن و صفا در	اسلش وجود مقام صفا در
سما بهوش سخی ابر و حور و کار	بسیار عقل باوه درون عجاوه در
و اینیدر که بسته قلم موش نیاز	بایستغاده اجن در رحمت کوه در
مشط طالع ایل نسیم ایلست	آینه جمال سخی نظم در
داشرب لب بلغم کرامت شمارید مخدوم باهر الشرف شیخ زاده در	
چشم چو دینه لبس نبوت آینه در	دیده طالع نقش مال برینیدر
جمک سندن بنه و نقد ریحتم خط	بیتی است پسند صفا فانه کسیریدر
هر برون کسیر ابر و مثال صنع بزدی	دیده که پندار شیا کسیر آینه در
صورت حال مژگن بلور در انارون	چشم غمت بیهوش بر بوکت آینه در
سیر و لور سیر جمال پندار نشان	اوله نمونشی نور نظر آینه در
عاقبت جیانه از شد لکت و کمرستار	

زیر پایه نظر اول سر و کل از نام دوسر	
اولیت بار و چشم خوش خند چو در	ایک کوزله بل ایلر اسکچین فانه در
کوزل معلوم اولو و ترفه با سنجان	یکدر جاسوی خود خورشید تر از در
چشمیم بار ایضیم سیدر ابر و پشرب	دل ایل سکو که کیده و یو دنده کجور
سز و دیده مویان فانی نرسد	عجیبی طیبان و شل ایلر کسور
سختدر باشد امینن بار زهر چو کیم جست طالعسون اربا طبعه پشنگور	
اگر چه سیرین ز ایدان چو در	دل باغ و کبی نه پشنگ چو در
قشش ناله جیفه رکافانه دلوز	او و شکاری جفا رنجان چو در
بدایت ایل ضلاله دخی و کور	سمند کرکشی لایه عنان چو در
دخی سیر کور کادی حاجت کلین	کمانی مغول پاکیزان چو در
او و نقد نک زده منزل ایل رسد او و کله کندولی همچون کمان چو در	
اوسون نک و نواز خاطر ایدار	بفرست از غاشقی جود و دوازدار
پرده ظلمت لغایت می و نقد ربله	سیر دانه خبر در اوله در رفتار
پیشکوب و لونی شاه لایه آینه در	معدن حقه اوله هر که کجاکار
تنفی حال ایلستلی باب و اعلال کادر	دهر در دهم دهم دولت نیاز
این عرق فانه بودر اعتبار جسدن اوله از شد از کجاست شمت اشعار	





[illegible][illegible]



نه حالدر که سخنور را به نیند	
صفه درین سخن ولسا ایزد	
اتیران حال و له فم خلد	عاجز و رشتنی امانده
بر خالای پیر و رین تاج	میدان فضلی قاید صاحب عالم
موجود تیغ عزم جان قصدر	یوفلد فیض و دفتر عدل اسماء
سازمان دور می باعث سنو چیل	سزایم صایب عیاضی عیاد
کسور عزیزین بنان الوب شیم	
رشد کیدین افتر اندر شامه	
باریکم قصد قشایر حوایه جعفر	کو قشایر بنو خلق قشایه جعفر
صنعدخل انکالو صمانه نبات	دهره طلع ایتمه کسور عالم باب
خلق مولج میا به قدم بصدقه	دعوت مکلده صدر مسیحا به جعفر
ایلمک سدا ایل ریاضتیش	نسبت و روح شریعت عوایه جعفر
قصدر انزیه اظهار صواب اولم بود	باشک کینه کیمکه صوکه عوایه جعفر
کری خافقه و هر وکل زیاک	سک لاف انزیه سه نریا جعفر
راشد خضر طرازان سسینده	
باک طبعان پیر جمله فریاده جعفر	
حرف ازار	
اعلام و برده روشن ایدر اغیار	کیم توپیا چشم عد و در غیار
قطع قلعن ایلده اولدی کادن	یکسره داشته یکله انتظار

وقت

وقت شبایق اولوب کفر نیند	
ایم شکست خاطر و مایه حویتی	
ایم نظیره حضرت محمد زاده راشدا	
که اولدر و له نعمت عالمی سارم	
و سر و عیال و لب خوش زینبایم	نخال قامت یاده صدار کسودام
نظره و مکلن لوبیایه و زینبایم	بجوم موج مکلده تماش
در و دیده جلالک بر لوبیایه	کواه و دیک چشم ایدوسو بارم
جهان و دفتر انقبایه سیدور	حوص قیامه ایدر ظهور معنایم
ایم قد قشایر سسایر اولوب راشدا	
ایم دونه ایل باکر قشایر و اخر	
زینکار ری و ل غره جانانه و کلن	بوضع سسایر اوده سسایه کلن
قی سسایر بر شوق ایلین فیض کلن	بوضع سسایر سسایر اوده سسایه کلن
سور زینب سسایر از حوض طلع اولوب	حوض سسایر اوده سسایه کلن
قشایر قشایر سسایر اوده سسایه کلن	حوض سسایر اوده سسایه کلن
مال کارونه ناکمان اولوب کلن راشدا	
بشجافی انجام کینه سسایه و کلن	
جسته شصت اندر برقی کیمی برن	شعل جواله و کوبا برن ایدر برن
کس بر دای عسک کلن و نه خانه ده	اخر قشایر اولوب کلن کلن عسک برن
جسته عرض جاده شرم منغ ایدر	کرش کلن جاده شرم منغ ایدر

کینه خیر نشد و خان اولیای معلوم کرد	اولیای معلوم کرد
راشد بر پیر ز پروی و کین کین	
مرد میدان سکون و خیر و شیر خیر	
جهان صدق و حقیقت و یار طغی	نخستین سه مرد را و جای و طغی
کرم عزم اولور و طغی سه قبول	ربان اولور سه عالم کبرین طغی
نیز کوه معنی بیکانه اولور ناکره	قبوله سخن نشا برین طغی
جهان که مصطفی بیکانه قبا عذر	بواشانه طغی همای برین طغی
نقاب طغیون طغی پاکه غم و غم	فرانج مشیری دل صفای برین طغی
طوبی صفا اولور برید را نشاد	بسنده ساخته و خیر کبارین طغی
نفاوت و زور اولور نیک و شیر	حساب سنج محصل صبارین طغی
اولور شیر برین مانده و طغی	بیکه کاپره اولور صبارین طغی
سبک است نشا نه فیض طغی در	
خوشنق و شنگ را شد برین طغی	
چشمک نیک و غم و غم و غم	چشمک منی جو و در برین طغی
نابسته بر جد و نانی حلال	حق و در کینک و منی نیک و نیک
ایل باطن اولور اسود و کید طاهر	نخل نشا و نیک و نیک و نیک
نند و نیک و کول و بریم که غنای	نند و نیک و نیک و نیک و نیک
دخت و نیک و نیک و نیک و نیک	
ره و نیک و نیک و نیک و نیک	

چیز شد و شیک و نیک و نیک	شیشه تاب و در و نیک و نیک
اولور نیک و نیک و نیک و نیک	زاد و نیک و نیک و نیک و نیک
اولور نیک و نیک و نیک و نیک	زاد و نیک و نیک و نیک و نیک
نخل و نیک و نیک و نیک و نیک	نخل و نیک و نیک و نیک و نیک
راشد انسته ترا زوی نگاه انصاف	
حذف غیر و نیک و نیک و نیک	
زاد و نیک و نیک و نیک و نیک	جان و دم و نیک و نیک و نیک و نیک
نیک و نیک و نیک و نیک و نیک	کل و نیک و نیک و نیک و نیک
چیز و نیک و نیک و نیک و نیک	حرم و نیک و نیک و نیک و نیک
نیک و نیک و نیک و نیک و نیک	کار و نیک و نیک و نیک و نیک
نیک و نیک و نیک و نیک و نیک	حق و نیک و نیک و نیک و نیک
نخل و نیک و نیک و نیک و نیک	
نخل و نیک و نیک و نیک و نیک	
خاطر و نیک و نیک و نیک و نیک	زاد و نیک و نیک و نیک و نیک
نیک و نیک و نیک و نیک و نیک	نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
نیک و نیک و نیک و نیک و نیک	نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
نیک و نیک و نیک و نیک و نیک	نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
نیک و نیک و نیک و نیک و نیک	
نیک و نیک و نیک و نیک و نیک	



زخم معصودن بسکه دوکاره قلم	نکست قریه صباون استخار قلم
شاسا سرت حال عرفاد و عاشق	بجسم تان کوبایک گفتار و قلم
برای علم بخش رخ نکلدن مضطرب	بود خوم که نرم خور خود بخوار و قلم
بسک جولا با خرامندن او چنگ	زبان باز و خسته و نکت اول و قلم
ابدر دم کلمه آخر خنده و عوالت کیم	زخم عاشقان بود اوستد بهار و قلم
قلمور سله به سر کفی اهل عشق کوراند	
طوار و نیای مردان ناالحی داره قلم	
چو کلمه خنده سن اوله که در کجا بود	او بر خیز صد خرم خفت بود
کونه شوق و بر سوتی مستعد کرم	بهار دولت و نکت خزان بود
سوم بخت سینه نه لهما مقصودی	زبان کشیده و سمدی و خزان بود
نیکین مجلس با نثری بولسته و دوز	نوک سحر صبا و در میان بود
از نکت خج زوایای بطم را شد	
بزار کلمه ناکفته نهان بود	
زبان بول بول بسوی گفتار و نیاز	خود کرم به یکین عهده کلور نیاز
صفا نشسته صهبای کرم محکمه	می طبله بر اوله جهای بسور نیاز
بر امید بزم نهال طبع لسان	اوشوره زاره یاق و دکه آب و نیاز
توشه زارین مستغنی نیایرتون	زبان اوله که کلور وقت حبس نیاز
و قانع نازنی دخت رکام خوش بذر	مشامه او بیک طوفان نیاز
بشار زینین و صاله افاق را شد	

قلمور

قلمور سه بول بهجوم و ستم خلود نیاز	
خود خورشید بهر یار و قلم	جانه ز ریب عوت دلال و قلم
خاک روی بهر پیشینه رفت صند	پرتو مهر برده و کشته با مال و قلم
جرف سپهر اولد و ستم همگان نایشر	انف قامت شکسته کی و ال و قلم
خالص اولد و ستم ز نایک صفت و قلم	کبر سبک بود و بغیر و قلم
راشد قوت و اسساک در دوز نه غم	
مانع کوروش جام و شوال اولد	
بروق عاشقی خط عذارین ببلور	باغ حشک نازده بهار و قلم
حر که دانه بزم کور کور میت	بزم عشق کلمه نکت کس و قلم
بینه و سرفشان و انان اولد	بلبلان حشک که جبهه درین ببلور
نوک صحر که کجسته عجب جانغره	ذوق خرم که کینه کز این ببلور
در باره و در بر خطره کلمه را شد	
بر ذل کلمه نکت جای قرارین ببلور	
ربای ز پختنک بر صحرای و قلم	سبای چمن یک کز اوله نکت و قلم
بنایک افی بود دفع جو طلمه بر	خمار دشت خرم الوه کجای و قلم
اکریش سیدایک کجا بود و قلم	کله که نکت نایک کی و قلم
بر تیر قالی و لیه بوز نکت زلف	و مانع خاطر دوز و قلم
جفا جانم که چه کوی استقبال اید را شد	
درو خانه اما او شوق تذخو جفا ز	





چرا آرزو در پیش تازه در دیریم	انکس لوح و لاله زار و صفت کلمه
خود و چو کبریا ناسد و چو کبریا	بسیار است ایندیشه جهانک این کلمه
چنگ کیم یکدرا بعدن اسیرم کون	
بدره غمزه در دوق و صالین زرقن کلمه	
کیم کیم حاله فلن نیمه که امضا میریز	او قدر و ار که ذوق با قوه و ذوق میریز
و خوشم آید به اینک غمزه و غمزه میریز	بزدلی و جرم به پیشکین فلان میریز
هر دینان سها و کده اسلام	بجربیک کازی بر سوزن کیم میریز
بند و بید و بید و کده در دیریم	چکر را محضی سوره و صفا میریز
پادشاه شعله اندیشه بی کیم خانه	
عوضه جیب خود و مستعدان به رز	
کوان سلا و لاله و لاله و لاله و لاله	بیلن قدر متاع انجبارین خود و کرم و لاله
در و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	دل امینه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
معادن و نه و نه و نه و نه و نه و نه	سخن و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
انجمن و نه و نه و نه و نه و نه و نه	بجربیک کازی بر سوزن کیم میریز
علاقه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	خبر و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
کرم کیم به نه و نه و نه و نه و نه و نه	زمان و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
در و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	
بود و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	
مالی و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	کامه اندیشه و نه و نه و نه و نه و نه

بر برون

ببر و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	کیم کیم به نه و نه و نه و نه و نه و نه
خبر و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	دین و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
طوبه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	طوبه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
سخت و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	
دل و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	
یوسف و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	باغ و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
زاد و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	کرم و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
دین و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	عوضه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
بیک و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	نوبه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
نار و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	
شکوه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	
طریق و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	بهر و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
براز و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	بوجه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
اسیر و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	خارج و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
خطا و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	مؤید و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
خوش و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	
رجای و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه	































خانقاه نبویه چهل و پنج سال است از طاعت و عبادت و شکر و تحمید مجلسی که در کسوت سوره و کلام افزون بر سوره هر کاره بر آید	و آن کس که در شکر و تحمید خداوند را بنحویکه از سوره و کلام شیخ و خواص نبویه هر چه بر آید بروز بزرگ و منزه از حق نیست
و چون دست او زد که در دست داشت خنده کرد که کس که نبویه نیست	
ای شیخ ای ابراهیم شیخ ای شیخ روزگار ای که در شکر و تحمید و شکر و تحمید چرا نیستی از خود سوره و کلام که در عبادت و سوره و کلام نبویه	اولی که کرده شیخ شکر و تحمید بر دست او زد که در دست داشت نزد او دست هم نبویه از شکر و تحمید ای که نبویه دست بر ما در شکر و تحمید
حق نبویه از خود سوره و کلام توضیح کنی که عبادت و کلام نبویه	بجای آنکه از دست عبادت و کلام نبویه نود و چهارم نبویه از کلام نبویه
ای و نبویه از شکر و تحمید نبویه هر خوش نبویه از شکر و تحمید نبویه	
سنگ که در دست نبویه از شکر و تحمید چون نبویه از شکر و تحمید نبویه بجای آنکه در دست نبویه از شکر و تحمید سنگ که در دست نبویه از شکر و تحمید	اولی که کرده شیخ شکر و تحمید بر دست او زد که در دست داشت نزد او دست هم نبویه از شکر و تحمید ای که نبویه دست بر ما در شکر و تحمید
عبد و نبویه از شکر و تحمید نبویه کسی نبویه از شکر و تحمید نبویه	

خالد بن الوليد



























<p>             و در شوق انجم دن نامه بیاخری              فالو قیانه شکوای جور سحر خان              میان خرد و پیر و برسد رفعت              و اوش خنده انتظاره فغان ایرک              بیهوشی دولت و کلمی انجانی              در دیف راهبر و ان نوکلز راشند              بدمشبه تسلیم ایردوب و دامحری         </p>	<p>             وادی ایلم و غایب سلامی              ظهور خط الیوم سه انصاف می              جو کف دست نشین آفرین نامری              ملک تبدل یاس انیمه را محری              جوهر انجمن از اعلام خلعت نامری         </p>
---	--

[illegible]







چو فصل سبزه لبین زبانه بر کوه	کشته و چمن در آن چون کلبه کی
منافقان دم غنچه خفته اند	بر و در جبهه با بچه در کلبه کی
در دهن عاشقانه بر آن التفات اند	سلام ماه را حرام عهد کی
بیاض چهره و خوش بوی را شد در دهن	
دوسه و فامنه نخل کل سفید کی	
سراپ سبک لبکم بر آب اینی	کوه خروشه کوه را چو ساق بر آب
هر استغنی بکشته سر غمره کوه	ابون بخته دره بوسه بر آب
زبان را نه اولور اولور نخل کل	نخل کل در آب است نخل آب
اولور می نویسد عارضی غمره	بولور می سخن کوه سه بهم آب
زبان کوه بکوه چون تن طبعه در	ایدر کشته صراف بر آب اینی
چو هر چه زلفی طوهاره نخل کل	ایدر کشته عارض بر سوز بر آب اینی
کله و علال سالام کوه بر سوز	ایدر کشته نخل آب نخل آب اینی
در کوه صاف اولور کوه در کوه	کوه نخل در آب اینی کوه آب اینی
صغار خاطر حاجت نخل کل	
جالت پادشاه نخل کل	
عالمه صراف کوه در آب اینی	کوه کوه کله سی پادشاه
بر کله کله بر ناله نخل کل	بسته کوه نخل کل نخل کل
چهره بر داری نخل کل نخل کل	روی نخل کل نخل کل نخل کل
حاشی باب خیال لب کل باره	خوش کوه نخل کل نخل کل

چو فصل سبزه لبین زبانه بر کوه	کشته و چمن در آن چون کلبه کی
منافقان دم غنچه خفته اند	بر و در جبهه با بچه در کلبه کی
در دهن عاشقانه بر آن التفات اند	سلام ماه را حرام عهد کی
بیاض چهره و خوش بوی را شد در دهن	
دوسه و فامنه نخل کل سفید کی	
سراپ سبک لبکم بر آب اینی	کوه خروشه کوه را چو ساق بر آب
هر استغنی بکشته سر غمره کوه	ابون بخته دره بوسه بر آب
زبان را نه اولور اولور نخل کل	نخل کل در آب است نخل آب
اولور می نویسد عارضی غمره	بولور می سخن کوه سه بهم آب
زبان کوه بکوه چون تن طبعه در	ایدر کشته صراف بر آب اینی
چو هر چه زلفی طوهاره نخل کل	ایدر کشته عارض بر سوز بر آب اینی
کله و علال سالام کوه بر سوز	ایدر کشته نخل آب نخل آب اینی
در کوه صاف اولور کوه در کوه	کوه نخل در آب اینی کوه آب اینی
صغار خاطر حاجت نخل کل	
جالت پادشاه نخل کل	
عالمه صراف کوه در آب اینی	کوه کوه کله سی پادشاه
بر کله کله بر ناله نخل کل	بسته کوه نخل کل نخل کل
چهره بر داری نخل کل نخل کل	روی نخل کل نخل کل نخل کل
حاشی باب خیال لب کل باره	خوش کوه نخل کل نخل کل



الحمد لله رب العالمين

سنگه بنام

بہر منزل احوال عالمہ بودیس  
کلندہ کہ جسے گوردکندہ پورین کہتے

که بعد از او که را شد او شناسانست

سکون پیشکشند سخن برین طوئی

















<p>سپهره در این عالم چه کوه که کون          به نام او در این عالم که کون          خط او در این عالم که کون          و کلی یکایه این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون</p>	<p>چون او سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون</p>
<p>جهان در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون</p>	
<p>چون او سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون</p>	
<p>چون او سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون</p>	

<p>ادب در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون</p>	<p>چون او سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون</p>
<p>جهان در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون</p>	
<p>چون او سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون</p>	
<p>چون او سالت او در این عالم که کون          و سالت او در این عالم که کون</p>	

خونک زشته اما جگه و فکر تو نشد که گفت جو در طالع موایج عجیب و دق نیکو تو خوش او زده بیور او بهر نیکو زشتی با تو کن عجیبی شسته باب و لیس و در گنه نگاه اندر اگر چشم تو بنگاه عصا که در سوز اندن تو چو در نون شترینی تو زینت بر دخی او ده کون تو کجی حلقه باده نابک ایدر تو دفع کونگر کهای بود اگر بهنگام سلامت بدین آینه ایدر تو باده اگر نهی تو به مزایه کو در تو بختی نشوای کوی کون برایدر تو زینتی زخام غایبی بولور در حال خلد و جو دینده اندک که در سوز تو چو بستی اگر که اطلب چرخ او در کشته موزه و غاده بنگاه تو افرا ایدر تو نه اسب برق نشن و نیک صولتکم	مال کلاه و لور و لور غایت نموده اگر خوش غلام در حاد اگر که کوه او در سنجار برنگار کو در کاهنه خلعت شلن افرا بنار جابنه انجم و کنگه در شمار ویدر تو میده بادام شاد چو بویار صاف و دی و شمن بود زینت تو چو قبل صوت حری عصاره افرا نگدن و لور صاف و سانه خرم زبان دس و لور تو بوی کیدی او لور در رشته تسبیح زینت تو دو در سنجار جانه و لور کلاه زینت ایدر تو خوش با تو چو بویار عجب کل بره کجی ایوب و لور کلاه اولیدر تو قصدر صورت بویار صاف و دی و خورده سوز خشت نیکار هلال و لوب و لوب عجب سوز تو افرا سند شوق جاسرینه او لور سوار بجوم قصدر بیک چو لور تو افرا
--	--

اولور

او زینت تو بیک کلاه و لور بجوم ایدر تو سوز سوز تو افرا سنان و لور و لور شیشی طبع ایدر طبعی او لور و لور کلاه و لور او اسب و صف ایدر تو کونگر و لور قالور دی ایدر تو جانه و لور زینت تو بیک کلاه و لور خون شوق و لیس بیک کلاه و لور	مثال طره بر لبه او و لور معه او زده حیرت و لور بسم غنمه و لور و لور عبارتی کوره و لور سند بیک و لور و لور و لور مثال صوم و لور و لور و لور	
دلنده و در انک مقصص لعه و لور انک که انشی خود رسته در مثال صوم	سلام چه به زینت تو افرا جهان تو دم رخت و لور عجیبی چو کور و لور	ند شوق و لور نشان که کلاه و لور چو کلاه و لور
خود تو محتر ماسهر بار جم شمشیر ایا ضمیر بهما یون و لور	عجب بیک کلاه و لور زمانه مقدس و لور سکا قول و لور مثال و لور	او لور و لور نور و لور عبد افرا و لور همان بیک کلاه و لور



فکده ز ایدم بنده مشکو و در	روسی فیض صفت در و در کمال
عنان موج بدست را و در دست	مکن در کوهی آسمان فغان زینهار
نوار ارجی است فیضی شایسته نهاده با کمال ظاهر طریقت شعرا بنیوت قاری قدر و ششم و اکنه نیز و غیره از شدت مقال بر وادی مرا و غیره و عا و دوام و دونه همین تا و کشتن طریقت کمال و در دنیا و کشتن طریقت	مرو و در و غیره اندازد و کشتن طریقت ضمیمه ها که معلوم رتبه اشعار طبیعت کبی مقدار سیج و معیار برازده خانه که قبل است و عهده دار اوز غم کل سوز و مرماند و غم طهار او که کشتی است و دونه و در سحاب طفت از و دونه و ششم بار
سر و دشت او جلالت ملکین امین	فراسند و دونه و دوام و قرار
که اند فیض خود را خلد دنیا نزاری ایدر سر کرم فیض اسی کل مقصور بر یک دونه دنیا نما بر طراوت نبات حشر اسی که دونه و خنده ابل غنا اسی	زهی ز باهاش طریقت اول و طریقت کشتن با شوق شکفته ایدر سر کرم فیض هوی و کشتن و یاران فیض ایدر بسط ارضیه بار و دونه و خنده

صدای

صدای تم نجر به کشتن طریقت	برای غیر غلغله شوق و ذوق دنیا
بود مد و خمر غصه شسته و کمال	بود در طلب مهادین موافق اید
خدا صفتی ایدر خنده شاد و کمال	بهاره و دونه و است و خشت اید
کتاب و در کمال اندکجه و دونه	بود مد و ابل موافق و جام صبا
نیز و دونه و دونه و دونه و کمال	لوازم و دونه و دونه و دونه
عبدل و فضل و فضل و فضل و کمال	بجای و دونه و دونه و دونه
کل غم و کمال و کمال و کمال و کمال	بسیاض و دونه و دونه و دونه
خدا و دونه و دونه و دونه و کمال	نور و دونه و دونه و دونه
نیز و دونه و دونه و دونه و کمال	اید و دونه و دونه و دونه
عجیب و کمال و کمال و کمال و کمال	ویر و دونه و دونه و دونه
جهان و کمال و کمال و کمال و کمال	بهار و دونه و دونه و دونه
خدا و کمال و کمال و کمال و کمال	بهار و دونه و دونه و دونه
نیز و دونه و دونه و دونه و کمال	نیز و دونه و دونه و دونه
معلم و دونه و دونه و دونه و کمال	معلم و دونه و دونه و دونه
سپهر و دونه و دونه و دونه و کمال	سپهر و دونه و دونه و دونه
که و دونه و دونه و دونه و کمال	که و دونه و دونه و دونه
مثال و دونه و دونه و دونه و کمال	مثال و دونه و دونه و دونه
مهندس و دونه و دونه و دونه و کمال	مهندس و دونه و دونه و دونه
طرد و دونه و دونه و دونه و کمال	طرد و دونه و دونه و دونه

زینتی قری ابرو نیم سپهر و الا زینتی بهار که تا نیمه خورشید او سنا به جبین خورشید و الا ایزدن ایدم غلبه بر خطه نیمه	او سنا به جبین خورشید و الا زینتی بهار که تا نیمه خورشید او سنا به جبین خورشید و الا ایزدن ایدم غلبه بر خطه نیمه
اعوذ بحکم طهری چمن کفج دی نیز از ایدم طهری جو خاتم طیار	اعوذ بحکم طهری چمن کفج دی نیز از ایدم طهری جو خاتم طیار
زینتی قری ابرو نیم سپهر و الا زینتی بهار که تا نیمه خورشید او سنا به جبین خورشید و الا ایزدن ایدم غلبه بر خطه نیمه	زینتی قری ابرو نیم سپهر و الا زینتی بهار که تا نیمه خورشید او سنا به جبین خورشید و الا ایزدن ایدم غلبه بر خطه نیمه
زینتی قری ابرو نیم سپهر و الا زینتی بهار که تا نیمه خورشید او سنا به جبین خورشید و الا ایزدن ایدم غلبه بر خطه نیمه	زینتی قری ابرو نیم سپهر و الا زینتی بهار که تا نیمه خورشید او سنا به جبین خورشید و الا ایزدن ایدم غلبه بر خطه نیمه

ضمیمه

نهاد ماکنه و بسته دار و مایه غبار در کبی که قدر ارایه دلا و نه نم جو عدل دنیایه چرا مرود به نقد ایدم ارایه	نهاد ماکنه و بسته دار و مایه غبار در کبی که قدر ارایه دلا و نه نم جو عدل دنیایه چرا مرود به نقد ایدم ارایه
سبحن شمس چها نایمند صفت ایستودم که مهر و روح و انایه	سبحن شمس چها نایمند صفت ایستودم که مهر و روح و انایه
دلا و نه نم جو عدل دنیایه غبار در کبی که قدر ارایه دلا و نه نم جو عدل دنیایه چرا مرود به نقد ایدم ارایه	دلا و نه نم جو عدل دنیایه غبار در کبی که قدر ارایه دلا و نه نم جو عدل دنیایه چرا مرود به نقد ایدم ارایه
سبحن شمس چها نایمند صفت ایستودم که مهر و روح و انایه	سبحن شمس چها نایمند صفت ایستودم که مهر و روح و انایه
نهاد ماکنه و بسته دار و مایه غبار در کبی که قدر ارایه دلا و نه نم جو عدل دنیایه چرا مرود به نقد ایدم ارایه	نهاد ماکنه و بسته دار و مایه غبار در کبی که قدر ارایه دلا و نه نم جو عدل دنیایه چرا مرود به نقد ایدم ارایه
نهاد ماکنه و بسته دار و مایه غبار در کبی که قدر ارایه دلا و نه نم جو عدل دنیایه چرا مرود به نقد ایدم ارایه	نهاد ماکنه و بسته دار و مایه غبار در کبی که قدر ارایه دلا و نه نم جو عدل دنیایه چرا مرود به نقد ایدم ارایه



<p>سپهر خلی اگر ایستد ز سر قیامت کلی و لسه نه در مهر ماهی اگر ایدر خلاوت کشته است در چهل او در قیامت مهر خوشی است ایستد باین کشته است معنی عذر نه نظر ایستد معنی</p>	<p>زمانه خلی ایستد در مهر ماه و لسه نه در مهر ماهی اگر ایدر خلاوت کشته است در چهل او در قیامت مهر خوشی است ایستد باین کشته است معنی عذر نه نظر ایستد معنی</p>
<p>زمان طبعی مناخات ایستد در مهر او در طبعی مناخات ایستد در مهر</p>	<p>زمان طبعی مناخات ایستد در مهر او در طبعی مناخات ایستد در مهر</p>
<p>سپهر خلی در مهر ماه ایستد او در مهر ماه ایستد در مهر فلک او ایستد در مهر ماه مهر او ایستد در مهر ماه</p>	<p>سپهر خلی در مهر ماه ایستد او در مهر ماه ایستد در مهر فلک او ایستد در مهر ماه مهر او ایستد در مهر ماه</p>
<p>سپهر خلی در مهر ماه ایستد او در مهر ماه ایستد در مهر</p>	<p>سپهر خلی در مهر ماه ایستد او در مهر ماه ایستد در مهر</p>
<p>زمانه خلی ایستد در مهر ماه او در مهر ماه ایستد در مهر</p>	<p>زمانه خلی ایستد در مهر ماه او در مهر ماه ایستد در مهر</p>
<p>سپهر خلی در مهر ماه ایستد او در مهر ماه ایستد در مهر</p>	<p>سپهر خلی در مهر ماه ایستد او در مهر ماه ایستد در مهر</p>

بنو دلار













<p>راشد از کربان ساری بر نصیبی تو وقت آنست و عا دردی سوزناپذیر</p>	<p>رتبه اندیشه نیز به چرخ اصباح ایستاد و بماند خدای لم یزل حفظ آتیه و بخت طالع و کرم و...</p>	<p>آصفی دخی همیشه ساری جوده حق ایستاد و بماند خدای لم یزل</p>
<p>کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی</p>	<p>کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی</p>	<p>کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی</p>

<p>دور کجند و آینه قلب حلقه ایستاد و بماند خدای لم یزل کوه و کوه که در کوه نشانی</p>	<p>کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی</p>	<p>کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی</p>
<p>کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی</p>	<p>کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی</p>	<p>کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی کوه و کوه که در کوه نشانی</p>





صدر اعظم هر سلطان معظمكم بخت نشان معونه و خرد انشا و مقدمه در	
آصف عالميه و داور و وزير و كشمير	دانه نيست طرا و انصار و مقدمه در
سیرتد معنی و نقش باری مشهور	طبعین و انظار تبار و مقدمه در
هر نه کاره و شیر بری و حسا نظام	چون باید الهی کار و مقدمه در
هر حال شده و چهار جهت و گستره	بیکت و در دست استغفار و مقدمه در
در شش و بافت و عا و چو برون	باینه بر تو شیر سار و مقدمه در
این استند و و بر سر بری و دوانه	که تو خط چهار سار و مقدمه در
نهی و عا و نایر حرف سلطه	بخت کار و بر شرط و زینهار و مقدمه در
در کندن جاره و جوار و عا و عا و عا	خنده شاه و حلیف و از و مقدمه در
کو و حشمت و این سید و کرم و بیگما	خون و جبهه و بر سر سام و از و مقدمه در
رحم و شفقت و خور و بر خاک و دری	چون کینه و بر می می و مقدمه در
و افکار و دولت و کونه و عا و ان بیکه	بوی و حشمت و در و دست و از و مقدمه در
خج و کیم و طعم و عا و عا و عا و عا	در خنده و جمل و عا و مقدمه در
شهرت و عا و عا و عا و عا و عا و عا	دولت و عا و عا و عا و مقدمه در
امتد و عا و دولت و سند و فاده	رحم و لطیف و شایع و عا و مقدمه در
بر کرم و عا و عا و عا و عا و عا و عا	خنده و عا و عا و عا و مقدمه در
آدم و عا و عا و عا و عا و عا و عا	چون عا و عا و عا و مقدمه در
لطف و عا و عا و عا و عا و عا و عا	از و مقدمه در عا و مقدمه در

هر طر و در معنی و انشا و مقدمه در	کشت و تبار و تبار و مقدمه در
قانون تاج و عا و عا و عا و عا و عا	چون و عا و عا و مقدمه در
کرمی و از حسن و عا و عا و عا و عا	خنده و عا و عا و مقدمه در
اب و عا و عا و عا و عا و عا و عا	خنده و عا و عا و مقدمه در
کلمه و عا و عا و عا و عا و عا و عا	لا و عا و عا و مقدمه در
حاصل و عا و عا و عا و عا و عا و عا	لا و عا و عا و مقدمه در
بوی و عا و عا و عا و عا و عا و عا	و عا و عا و عا و مقدمه در
توبه و عا و عا و عا و عا و عا و عا	خاک و عا و عا و مقدمه در
نیک و عا و عا و عا و عا و عا و عا	نیک و عا و عا و مقدمه در
باق و عا و عا و عا و عا و عا و عا	عادم و عا و عا و مقدمه در
بوی و عا و عا و عا و عا و عا و عا	مان و عا و عا و مقدمه در
این طبع و عا و عا و عا و عا و عا و عا	کس و عا و عا و مقدمه در
باز عا و عا و عا و عا و عا و عا و عا	کل و عا و عا و مقدمه در
در عا و عا و عا و عا و عا و عا و عا	در عا و عا و عا و مقدمه در
باز و عا و عا و عا و عا و عا و عا	شعر و عا و عا و مقدمه در
عالم و عا و عا و عا و عا و عا و عا	هر که و عا و عا و مقدمه در
بلکه و عا و عا و عا و عا و عا و عا	عز و عا و عا و مقدمه در





























نارزه جان بود در حسن دل سر زانند رکن	حضر اجساد اولوی کو با کیم قیامت رکن
دردی در وصال بار خوشی	نارنجی رنجان شخص مشهور خوشی
نزدیکی آن که عابد و دوست	آواز ز بهل چندین رود خوشی
بود در مبدع فتنه کز او پیش نغم	نظم طافک از بند ی چو ارمیده
مهر تابان یار بر تو زبیر روشن	شعبان روی زمین نهفته را دیده
بر دست او لب سبوی غمناک کی	خوش اوله سر امر از غمناکی
ناله قوم غمناک اهلین او کیم	عالم سر لک دارد اوله ناله کی
افزون اوله قدم در یک کیم دل	یا اوله این سخت حرف او رون
نای نیم تنها بود در با صحت کیم	چند کمان اولوی در شکرون
الهی دیر مسیبر ماه منیر	نور مسیبر روی زمین
دیر و کین المسیبر جوج برین	زیر خاک انجم دی کس برین
اوله نه ناله غیری چند اکلور کیدر	و اصل علفه در دله اندکی کیدر

نارزه جان بود در حسن دل سر زانند رکن	حضر اجساد اولوی کو با کیم قیامت رکن
دل بر کوشش شیف نوبه عین	عنه وضع و لغواری مجتهد رکن
اوله سر کوشش نوبه عین	نایکی اغیاره ببیخام و عین
اوله سر کوشش نوبه عین	در مبدع فتنه کز او پیش نغم
اوله سر کوشش نوبه عین	چند کمان اولوی در شکرون
اصفا نیکه که در احوال کیم برور	خاطر اکلور لطف در دیر رکن
بسیار اوله زهد نواز کار کیم	کیم سکندر باج اقباله تر و تر رکن
عقل اوله زهد نواز کار کیم	کیم زبانه بر کی حرف شکار رکن
نویس در سخن عرض مانع کیم	بسیار جملای شاعر بند رکن
صدمه ناله زانده ساطع کیم	بر سر او اکل و صف مدحت رکن
به هزار مرتبه نعت اکل کیم	خنده بر لیسنه با جهر محنت رکن
حال کرد و نه بود که اهل طبع برور	دیر زانند نقد ملامت رکن
سین طور کیم غم در کمال نغم	خاطر غم زده بهوده فکر رکن
منظر لطف اوله منتی وار شد بر	کل عاید شد به کام اجابت رکن
برو عایت او کیم کویت ناخوشه	کوش بیخام قبول سبب رکن
ناله اوله بار کیم عین دانه	بر سر کیم وزیر پاک طشت رکن

خسب از نس و یون اهل اعلیه  
خسب از نس و یون اهل اعلیه  
نیم اند خفته و آتم در عین  
نیم اند خفته و آتم در عین  
ایدهین یک کز جهاد اعدا و یه  
ایدهین یک کز جهاد اعدا و یه  
اوله اول رستم نیم صلا تیکین  
اوله اول رستم نیم صلا تیکین  
نویساح بود بعد النک کف اقباله  
نویساح بود بعد النک کف اقباله  
ایدهین ایده و در هر صلا تیکین  
ایدهین ایده و در هر صلا تیکین





<p>جنگم الیک جو در سلسلہ است پیدا بن سیم شخصی و کریم دانا فانی جو کریم ز روی بن نیکو خست و بن بنی با او دیم سوگت سوگت علان رشد دلش سیده و در غمی او داور</p>	
<p>کام الو بر صبر این سخت نم توان رحم بودیکه عالم ناله و فریاد دن عالم بد صانور حق علاقه علقین قالو این محبت خسرو فریاد دن تو دلی بور فریادی نایلد سو خجور داور</p>	
<p>ایر عشق خجور بایه و شهر محمود و لور جق دل بران بعد بر تو ساد دن</p>	
<p>عالم اولر مضی و کله خدمت کامیب اولر در دوشکام حاصل عالم خوب صالح عشق جانان ساد و دیار خجور ای ملک فانیم کریم و کله کله خجور شفقتدن عالم دیم بود و کله کله اعمال دیم صحتین صادق و کله کله لطافت لال ز و بخش و صالح و کله کله ایر و دوشم نایلد و حال اولر کله کله شیر کله کله کله کله کله کله کله کله</p>	
<p>بر کلاه لشکرت بر نه دانا و سیم بایلی و بر اینی لشکرت ادا بایلی شیر لشکرت و بخشیم غم غم غم غم بیزدن بر بخشیم ادا بایلی بجسته کله کله خدمت ساد و کله کله غیر اختیار کله کله ادا بایلی صکره طالع مانع سیم جمال اولر کله کله طالع طاق اولر و دوشم ادا بایلی باینچون کله کله کله کله کله کله کله</p>	

رشد

<p>رشد سب اجود و جگدم خدمت جق باینار شکر و جگدم ادا بایلی</p>	
<p>صحر کله کله کله کله کله کله کله رحم دوشکام کله کله کله کله کله جسم و دوشکام کله کله کله کله کله جاق و کله کله کله کله کله کله کله در دوشکام کله کله کله کله کله کله بفرم ادا بایلی کله کله کله کله کله صاحب سیم و کله کله کله کله کله کله</p>	
<p>کله کله کله کله کله کله کله کله اد خدمت سیم و کله کله کله کله کله</p>	
<p>چشم سیم غم غم غم غم غم غم غم داغی و دوشکام کله کله کله کله کله یار و دوشکام کله کله کله کله کله کله</p>	
<p>طالع راون و دوشکام کله کله کله کله رشد اولر کله کله کله کله کله کله</p>	





